

بازی‌های کوچک زندگی | پیچ شل ته خودکار (روزمرگی‌ها - ۱۱ تیر، ۱۴۰۲)

صحنه ششم

آچار آلن را که دو بار پیچاندم، پیچ ته روان‌نویس کاملاً سفت در جایش نشست. شد مثل یک روان‌نویس نو. درست در پیچ آخر بود که سروکله پسر فروشنده پیدا شد و پرسید: «می‌تونم کمک‌تون کنم؟» من هم لبخندی زدم و گفتم: «نه. فقط می‌خواستم ببینم به پیچ ته روان‌نویسم می‌خوره یا نه. ممنون.»

خوب یادم هست که این بازی چطور شروع شد. فقط قبلش باید چیزهایی را توضیح بدهم.

توضیح

دوستان و آشنایانم می‌دانند که عاشق قلم هستم. خودکار، خودنویس، روان‌نویس و هر آن چیزی که با آن بشود روی کاغذ نوشت. تعداد قلم‌هایم را نمی‌دانم. حتی برآورد درستی هم ندارم. از برندهای مختلف. هم نمونه‌های گران دارم و هم ارزان. قیمت برایم مهم نیست. حس‌وحال هر کدام مهم است. هنوز هم یکی از خوشحال‌کننده‌ترین هدیه‌ها برایم قلم است.

حتی وقتی در یک روز مشخص می‌دانم قلم در حد بیش از چند امضا لازم نخواهد شد، معمولاً چند خودکار و روان‌نویس و یک خودنویس با خودم می‌برم. برایم لذت‌بخش است که لحظه نوشتن، سر در کیف، قلم‌ها را با هم مقایسه کنم و ببینم کدام مناسب‌ترند. واضح است که این‌ها را به طرف مقابل نمی‌گویم، که در عقم شک نکند.

در این میان تعدادی قلم لامی هم دارم. از جمله روان‌نویس‌های سری LX با آن پیچ‌های عجیب در سروته‌شان که لااقل برای من هویت سنتی-صنعتی آلمانی را یادآوری می‌کند. یکی از همین روان‌نویس‌ها از روز اول با من نساخت. درست بعد از یک هفته پیچ انتهایش شل شد. طراحی این روان‌نویس‌ها به شکلی است که وقتی پیچ شل می‌شود، مغزی تکان می‌خورد و نوشتن سخت می‌شود.



چیز عجیبی به نظر نمی‌رسید. پیچ بود دیگر. باید سفتش می‌کردم. اما آلن کوچکی که مناسب آن باشد نداشت.

صحنه اول | دو سال قبل از صحنه ششم

بعد از پر کردن سبد خرید در هایپرمارکت، هنگام عبور از کنار ابزارها، آلن‌های کوچک به چشمم خورد. یکی دو مدل را تست کردم و وقتی دیدم سائزشان مناسب است، برندها و بسته‌بندی‌ها را بررسی کردم تا یکی را باکیفیت‌تر است بردارم.

در همین حین یکی از کارکنان هایپر آمد: «می‌توانم کمکتان کنم؟» از این جمله در فروشگاه‌ها متنفرم. سال‌هاست که متنفرم. همیشه با شنیدن این جمله خرید را رها کرده‌ام و بیرون آمده‌ام. حتی به قیمت این که مجبور شوم کمی آن‌طرف‌تر همان محصول را با قیمتی بالاتر بخرم.

خیلی خوب است که فروشنده یا کارکنان فروشگاه در دسترس باشند تا اگر کسی کمک خواست کمک کنند. اما این که ناگهان از راه برسند و به‌اجبار بخواهند کمک کنند، اختلال در تجربه خرید است. مطمئنم - و پیش از این نوشته‌ام که - که اگر این نوع فروشندگان نباشند یا به‌ناگاه در اثر معجزه‌ای از سطح کره زمین حذف شوند، فروش شرکت‌ها و رضایت مشتریان بیشتر می‌شود و در یک کلام، جهان به جای بهتری برای زندگی تبدیل خواهد شد.

خلاصه که این جمله کافی بود تا خرید آلن کوچک را رها کنم و به سرعت از آن بخش فروشگاه دور شوم.

شب که به خانه رسیدم، وقتی روان‌نویس را برای نوشتن گزارش روزانه در دست گرفتم، تازه یادم افتاد که من برای تست، پیچش را سفت کرده‌ام و همین است که الان مثل روز اول، نرم و راحت می‌نویسد!

فکر می‌کنم بازی از همین‌جا شروع شد.

صحنه‌های سوم، چهارم و پنجم

دو سه هفته بیشتر نگذشته بود که فهمیدم ماجرای من با پیچ روان‌نویس به پایان نرسیده. ظاهراً رزوه (یا اگر راحت‌ترید: شیار) داخلی روان‌نویس ایراد داشت و نمی‌توانست پیچ را ثابت و محکم نگه دارد. پیچ دو سه هفته در جای خود سفت بود و به تدریج شل می‌شد. دوباره مغزی روان‌نویس، به دل‌دل می‌افتاد و آن‌طور که باید، همراهی نمی‌کرد.

این وضع چند بار هم در سفر پیش آمد. واقعاً جابه‌جایی آچار آلن برای سفت کردن پیچ - برای مسافری که می‌کوشد سبک‌بار باشد - توجیه نداشت (البته تعدد قلم‌ها و روان‌نویس‌ها توجیه دارد). از طرف دیگر دیدم که خرید از هایپرمارکت‌ها بخش ناگزیر زندگی است و در همه آن‌ها بخش فروش ابزار هست. این بود که چند وقت یک بار که پیچ ته روان‌نویس شل می‌شد، حواسم بود تا در یکی از مراکز خرید آن را سفت کنم. این کار به برنامه‌ریزی قبلی و حضور ذهن هم نیاز نداشت. چون این روان‌نویس یکی از چند قلمی است که همیشه در همه‌جا در کیف من است و هر جا آچار ببینم، قلم دم دست است.

وقتی به بازی عادت می‌کنی...

چند وقت پیش با یکی از دوستانم در فروشگاه قدم می‌زدیم. بخش آلن‌ها را که دیدم، داستان روان‌نویس را گفتم. بلافاصله گفت: همین الان در ماشین، یک مجموعه آلن کوچک دارم. لازم هم ندارم. همین سائیز مورد نیاز تو هم بین‌شان هست. همه را میدهم به تو. نگه دار برای خودت.

گفتم نه! این کار سرگرمی من است. بازیم را خراب نکن. او - که مفتخر است سال‌هاست کسی او را قلم‌به‌دست ندیده - به نظرم در چند لایه به من خندید. هم از این جهت که این‌چنین درگیر یک روان‌نویسم و هم این که - چون سبک راحت هزینه کردنم را می‌داند - چگونه در بند این بازی افتاده‌ام.

یک بازی و هزار فکر

این چند وقت زیاد پیش می‌آید که نیمه‌شب از خواب بیدار شوم. به چیزهای زیادی فکر می‌کنم. از جمله گاهی به پیچ این روان‌نویس. چند بار با خودم گفته‌ام: یک دوره دویست یا سیصد ساعتی درباره اخلاق را می‌توان فقط روی همین پیچ روان‌نویس بنا کرد. بر سر این که این کار اخلاقی است یا نه.

از یک منظر ظاهراً به هیچ‌کس آسیب نخورده. از نگاهی دیگر، فروشنده، فرصت فروش آچار را از دست داده است. این که من فقط یک بار (یا چند بار) نیاز دارم، توجیه مناسبی برای نخریدن نیست. از سوی دیگر، می‌شود گفت به خریدار آچار هم بدهکارم. البته عمر آچار او کمتر نشده. آچارهایی از این دست - بر خلاف آچارهای کارگاهی - با فرسوده‌شدن و شکستن به پایان عمر نمی‌رسند. میلیون‌ها بار قابل‌استفاده‌اند و ده‌ها بار استفاده می‌شوند و یک بار استفاده من، لطمه‌ای به او نزده. این را هم نباید از خاطر برد که با همین توجیه، یک نفر می‌تواند از اینترنت همسایه - که یادش رفته رمز ساده آن را عوض کند و این یک ماه هم نیست و هزینه ثابت ماهانه را هر پرداخت کرده - استفاده کند (چیزی تقریباً از جنس [سواری رایگان](#)). از طرفی اگر قرار باشد این‌قدر مو را از ماست بکشیم، کسانی که موبایل و لپ‌تاپ خود را در کافی‌شاپ‌ها شارژ می‌کنند، از نظر اخلاقی بدهکارند. چون هزینه جاری کافی‌شاپ را بالا می‌برند و این هزینه روی قیمت محصولات سرشکن

می‌شود و در نهایت همه کسانی که لپ‌تاپ و موبایل شارژ نمی‌کنند، پول آن را می‌پردازند. کسانی را که در فروشگاه‌های کتاب، چند صفحه مفت خوانی می‌کنند، چطور؟ آیا منصفانه است که آن‌ها را اهل فرهنگ بدانیم و کار من را نادرست تلقی کنیم؟ این را هم می‌دانیم که تقریباً همه ما در قالب نوعی قرارداد اجتماعی پذیرفته‌ایم که چنین اتفاقی بیفتد. هیچ‌کس از این که لباسی که از فروشگاه می‌خرد، قبلاً چند بار پرو شده ناراحت و دلگیر و ناراضی نیست و تا کنون ندیده‌ام که هیچ‌کس به فردی که موبایل یا لپ‌تاپش را در کافه شارژ می‌کند اعتراض کند. در عین حال، می‌دانم که اگر همین کار ساده را به عنوان عملی اخلاقی بپذیریم، وارد مسیر لغزنده‌ای خواهیم شد که انتها ندارد.

گاهی وقت‌ها که بی‌خوابی طولانی‌تر می‌شود به این فکر می‌کنم که اگر روزی قرار شد جواب بدهم، چه بگویم. مثلاً این که به خریدار مصداق‌های دیگری از همین رفتار که خودش مرتکب شده یادآوری کنم کافی است؟ آیا باعث می‌شود که یقه من را رها کند؟ به تولیدکننده چه بگویم؟ اگر یادش بیندازم که یک بسته آچار بکس او را - فقط به خاطر زیبایی و رنگ بسته‌بندی - خریدم و هیچ‌وقت استفاده نکردم، قانع می‌شود؟

اما راستش را بگویم، این‌ها مال بیداری نیمه‌شب است. تقریباً در هیچ‌یک از تمام دفعاتی که پیچ را سفت کرده‌ام - و باید اعتراف کنم که تا کنون آلن‌های فروشگاه‌های چند کشور، حامی قلمم شده و پیچش را سفت کرده‌اند - چنین چیزهایی به ذهنم نرسیده‌اند.

اگر هیچ‌کس نباشد، کمی معذب می‌شوم. اما اگر یکی از آن فروشنده‌های لعنتی - می‌توانم کمک‌تان کنم؟ - سر برسند، این معذب بودن به نوعی شعف تبدیل می‌شود. آن‌ها تنها کسانی هستند که خودشان منشاء ضرر فروشگاه‌اند. سفت کردن پیچ در مقابل‌شان، و تأکید بر این که به کمک‌شان نیاز ندارم، حس پیروزی خاصی می‌دهد. حیف که سن من از آن حد گذشته که این حس خوب را با زبان (منظورم با کلمات نیست) به آن‌ها نشان دهم.

پی‌نوشت: واقعاً قصدم از نوشتن این ماجرا، طرح بخش اخلاقی آن نبود (چون هر توضیح کوتاهی در تفسیر آن، ناقص و غیردقیق خواهد بود). فقط خواستم از خیالات شبانه هم گفته باشم. حرف اصلی‌ام، صرفاً اشاره به بازی‌های کوچک زندگی است. بازی‌هایی که فکر می‌کنم همه ما - اگر راستگو باشیم - تعدادی از آن‌ها را تجربه کرده‌ایم. شاید نمونه‌هایی هم در ذهن شما باشد یا همین الان درگیر بازی‌های مشابهی باشید.

چند مطلب پیشنهادی:

- [اگر من بودم](#)
- [درباره اهمیت ارگونومی | چند نکته و یک گزارش](#)

- [چند نکته به بهانه تپسی و آقای مکوندی](#)
- [تعطیلی عید فطر | بررسی هدف از تصویب قانون تعطیلی عید فطر](#)
- [بلوط | خواهر کوکی](#)
- [محمد زهرایی و استانداردهای بالا برای چاپ کتاب](#)

با متمع:

- [کتاب ادیان مرتبط با یوفوها \(اشیاء ناشناس پرنده\)](#)
- [مالی رفتاری در زندگی روزمره | جریمه داده‌ام اما ناراحت نیستم!](#)
- [آیا برندگان جایزه نوبل بعد از دریافت جایزه افت می‌کنند؟](#)
- [روش اصلاح دولت | همه را بیاورید یک پله پایین‌تر!](#)
- [اولین تماس تلفنی تاریخ | قدرت و محدودیت یک ابزار در یک جمله!](#)
- [خواندن اخبار کافی نیست](#)
- [اثر تماشاگر | خلاقیت در طراحی مینیمال جلد کتاب](#)

۱۳۰+

[فایلهای صوتی مذاکره آموزش زبان انگلیسی آموزش ارتباطات و مذاکره خودشناسی](#)

[آموزش مدیریت کسب و کار \(MBA\) کارآفرینی کسب و کار دیجیتال](#)

[ویژگی‌های انسان تحصیل کرده آموزش حرفه‌ای‌گری در محیط کار](#)